

فصلنامه اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی

دوره سوم، سال پنجم، شماره یکم و دوم، بهار - تابستان ۱۳۹۹ [انتشار: بهار ۱۴۰۱]

سرخس: زبان، ادبیات و خردگامی ملی / محمود ایبسلار • پژوهش درجه اصالت برخی بیت‌ها در پیرایش شاهنامه / جلال خاقدن مطلق • مهرهای نسخه خطی المشیخته / عبداللین شیخ‌المکملی • نوبتهایی از زندگی علامه علی‌اکبر دهخدا / مریم میونس • منقولاتی از چهارمقاله نظامی عروضی در متن فارسی گمنامی در احکام نجوم، نوشته تاج‌الدین اکرم / علی صفی آق‌نقه • نگاهی به فرهنگ‌های حلبی (بررسی ویژگی‌های زبانی) / میلاد یگدلو • تصحیحی دیگر از نزهة العاشقین تألیف علی بن محمود بن الحاج / علی کامل • صوفیان و معارضان آنان در جهان ایرانی‌وار / عبداللین کوناس • نقدی بر تصحیح زادالمسافر / مسعود راسی‌پور • نگاهی به «اشعار پراکنده»ی کلیات زلالی خوانساری / مرضی موسوی • رفع چند سوء تفاهم درباره سبقتی نیشابوری و تذکر چند نکته درباره چاپ عکسی رسائل العشاق و رسائل المشتاق / مهدی نیگری • ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۱) / سید احمد رضا قائم‌مقامی • گزارش از یک انتقال دانشگاهی (مرج کتاب «نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی» در رساله «نقد اسطوره‌ای و کاربرد آن در تحلیل شاهنامه فردوسی») / موهوب واحدوست • ایران در متون و منابع عثمانی (۲۲): چلبی‌زاده عاصم افندی / نصرالله صالحی • از لایبریک تا بابل: مروری بر زندگی و آثار فرانتس هاینریش وایسباخ، پژوهشگر حوزه مطالعات میخی / سهیل دلشاد • درباره قطعه منسوب به کافی ظفر همدانی / بهروز ایبانی • یادداشت‌هایی درباره حرف «ض» در زبان فارسی / رضا حدادی‌زادی



فهرست

سرغن

زبان، ادبیات و خودآگاهی ملی / محمود امیدسالار ۳-۶

بستر

پژوهش در جبهه اصالت برخی بیت‌ها در پیرایش شاهنامه / جلال خالقی مطلق ۷-۲۹
مهرهای نسخه خطی المشیخه / عمادالدین شیخ‌الحکمایی ۳۰-۳۲
نویافته‌هایی از زندگی علامه علی‌اکبر دهخدا / مریم میرشمسی ۳۳-۵۵
منقولاتی از چهارمقاله نظامی عروضی در متن فارسی گمنامی در احکام نجوم، نوشته تاج‌الدین اکرم /
علی صفری آق‌قلعه ۵۶-۶۳
نگاهی به فرهنگ‌های حلیمی (بررسی ویژگی‌های زبانی) / میلادیگدلو ۶۴-۷۶
تصحیحی دیگر از نزهة العاشقین تألیف علی بن محمود بن الحاج / علی کاملی ۷۷-۸۷

نقد و بررسی

صوفیان و معارضان آنان در جهان ایرانی وار / مجدالدین کیوانی ۸۸-۱۰۲
نقدی بر تصحیح زادالمسافر / مسعود راستی‌پور ۱۰۳-۱۲۹
نگاهی به «اشعار پراکنده» ی کلیات زلالی خوانساری / مرتضی موسوی ۱۳۰-۱۳۵
رفع چند سوء تفاهم درباره سیفی نیشابوری و تذکر چند نکته درباره چاپ عکسی رسائل العشاق و
وسائل المشتاق / همایون شیکری ۱۳۶-۱۴۰

پژوهش‌های وابسته

ریشه‌شناس چه می‌کند؟ (۱۱) / سید احمد رضا قائم‌مقامی ۱۴۱-۱۴۴
گزارشی از یک انتقال دانشگاهی (مراج کتاب «نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی» در رساله «نقد اسطوره‌ای و
کاربرد آن در تحلیل شاهنامه فردوسی») / مهوش واحد دوست ۱۴۵-۱۵۶

ایران در متون و منابع عثمانی (۳)

چلبی‌زاده عاصم افندی / نصرالله صالحی ۱۵۷-۱۵۹

آشنایی با نشرشماران و متن‌پژوهان (۵)

از لایزینگ تا بابل؛ مروری بر زندگی و آثار فرانتس هاینریش وایسباخ پژوهشگر حوزه مطالعات میخی /
سهیل دلشاد ۱۶۰-۱۶۶

درباره نسخه‌های پیشین

درباره قطعه منسوب به کافی ظفر همدانی / بهروز ایمانی ۱۶۷
یادداشت‌هایی درباره حرف «ض» در زبان فارسی / رضا حیدری‌زادی ۱۶۸-۱۶۹

منقولاتی از چهارمقاله نظامی عروضی در متن فارسی گم نامی در احکام نجوم، نوشته تاج الدین اکرم

علی صفری آق قلعہ

پژوهشگر متون، مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب
alisafari_m@yahoo.com

که تا کنون سه نسخه از آن شناسایی شده،^۱ اما متأسفانه چون همه نسخه‌ها ناقص هستند، نام اثر از آن‌ها به دست نمی‌آید. نویسندگان در چند جا از خود نام برده و به رویدادهای زندگی‌اش اشاره کرده‌است و از همه این موارد می‌توان دانست که نام او «تاج الدین بن اکرم الدین» بوده است که البته نام او و پدرش هر دو ساختار لقبی دارند. در برخی منابع، نسبت «نخجوانی» را برای او یاد کرده‌اند، اما ظاهراً درست نیست؛ زیرا نویسنده در جایی از متن (گ ۱۲۱پ) صریحاً اشاره کرده که در نخجوان غریب بوده‌است:

در نخجوان بزرگ‌زاده‌ای را امیر محمد نام، پسر سعد الدین اسعد رحمهم الله طالع میزان بود... پس میان ما محبتی عظیم واقع شد و من در آن شهر غریب بودم و سبب این محبت از طرف من عشق بود... و سبب محبت او تحصیل علوم... و محبت میان ما بغایتی بود کی در وقت بیماری و مفارقت او هرچ داشت از املاک و خانه و غلام همه نام‌کرد این داعی کرد و وفات یافت، اما ایمنه و قضات آنجا از غایت بدبختی و جهل، هیچ بدین داعی نگذاشتند...

چنان‌که خواهیم دید، تاج الدین اکرم در جای دیگری از اثرش اشاره کرده که ده سال در نخجوان ساکن بوده و ظاهراً همین موضوع موجب شده که برخی پژوهشگران او را نخجوانی بدانند، اما این درست نیست. جز آن‌چه در بالا یاد شد، در جدولی که تاج الدین اکرم در پایان کتابش درباره تاریخ برخی بناهای مرتفع آورده، به «عمارت کردن مسجد بدیع بر دست بهاء الدین معشر که

۱. این نسخه‌ها عبارتند از:

– نسخه Persan 166 کتابخانه ملی فرانسه، که بی‌تاریخ اما از اواخر سده هفتم یا اوایل سده هشتم است. بلوше خط نسخه را نستعلیق ایرانی و متعلق به سال ۶۷۶ق دانسته (BLOCHET, 1912: 145) اما در دوره کتابت نسخه، هنوز نستعلیق ابداع نشده بود و ضمناً در هیچ جای نسخه تاریخ کتابت درج نشده‌است. ارجاعات ما در این مقاله به همین نسخه است، مگر این‌که به نسخه دیگر اشاره شود؛

– نسخه ۱۵۹ج دانشکده الهیات دانشگاه تهران، که بی‌تاریخ و از حدود نیمه دوم سده نهم است (نک. حجتی، ۱۳۴۵: ۴۲۹-۴۳۳، که بسیاری از اطلاعات نسخه را آورده‌است)؛

– نسخه ۶۴۶۸ کتابخانه مجلس که بی‌تاریخ و از حدود سده دهم است (نک. حسینی اشکوری، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۶، که هیچ اطلاعی از نسخه استخراج نکرده‌است). نسخه مجلس متعلق به ملک الشعراء بهار بوده، اما در برخی منابع، از یک نسخه دیگر متعلق به او یاد شده که از سده هفتم بوده و به کتابخانه مجلس منتقل شده‌است. از چنین نسخه‌ای در کتابخانه مجلس سراغ نداریم.

کتاب مجمع التوادر اثر احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی در حدود ۵۵۰ق درباره چهار گروه از نزدیکان پادشاهان (دبیران، سرایندگان، اخترگویان و پزشکان) و آدابشان نوشته شده و چون در آن، یک «مقاله» به هر گروه اختصاص یافته، به چهارمقاله معروف شده‌است. این متن از دیدگاه‌های گوناگون اهمیت دارد و به همین علت با پژوهش دقیق و تعلیقات مفصل محمد قزوینی چاپ و سپس بر مبنای همان چاپ، با پژوهش‌های افزوده محمد معین تکمیل و از نو منتشر شده و بارها تجدید چاپ شده‌است.

شواهد نشان می‌دهد که چهارمقاله در سده‌های پیشین مورد توجه بوده و نویسندگان ادوار گوناگون، مطالبی را از آن نقل کرده‌اند و قزوینی شماری از آن‌ها را در مقدمه خود برشمرده‌است (قزوینی، ۱۳۸۱: چهل-پنجاه و دو). کهن‌ترین متنی که قزوینی به آن اشاره کرده، کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب اثر محمد بن هندوشاه نخجوانی، نوشته ۷۶۷ق در آموزش ترسل است که گزیده‌ای از مقاله دبیری چهارمقاله در آن نقل شده‌است (احمدی دارانی، ۱۳۹۵: سی و هفت-سی و نه). اما جز این، منقولاتی از چهارمقاله در یک اثر کهن‌تر از اواخر سده هفتم نیز دیده می‌شود.

اثر محل سخن، یک نوشته فارسی در احکام نجوم است

تکمیلِ متن تا سال ۶۷۸ق ادامه داشته‌است. از عبارات این بخش از جدول می‌توان دانست که تاج‌الدین اکرم در سال ۶۷۸ق در بغداد به سر می‌برده‌است. عبارت اخیری که دربارهٔ سکونت مؤلف در همدان نقل کردیم نیز سال ۶۷۷ق را نشان می‌دهد و همگی این‌ها مؤید تألیف کتاب در سال‌های یادشده است. هرچند ظاهراً سال اصلی تألیف همان ۶۷۶ق بوده و تا دو سال بعد هم در آن بازبینی می‌شده‌است.

نویسنده در جایی از اوایل کتاب (گ ۱۳۹ر) اشاره کرده که عمرش نزدیک به ۴۵ سال رسیده‌است. اگر این اشاره مربوط به محدودهٔ آغاز تألیف کتاب، یعنی همان حدود سال ۶۷۶ق بوده، پس ولادت مصنف باید کمابیش در سال ۶۳۱ق بوده‌باشد.

او در جایی از متن (گ ۱۳۱ر) اشاره کرده که در سال ۶۷۲ق به تفلیس رسیده و با ارغون‌اقا و چند تن دیگر دیدار داشته‌است. باز در جای دیگر (گ ۱۰۴ر) حکایتی از سال ۶۷۴ق نقل کرده که در مراغه در حضور شمس‌الدین صاحب‌دیوان روی داده و در آن مجلس داستانی دربارهٔ سنائی نقل شده که شخصی را از سکونت در مراغه بر حذر داشته بوده و تاج‌الدین اکرم در پایان حکایت می‌گوید که در مدت ده سال اقامتش در مراغه، از این نوع قیاسات برای وی بسیار روی داده‌است. نیز در همان جدول پیش گفته (گ ۲۷۰پ، نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات) اشاره کرده که پس از کشته شدن معین‌الدین پروانه در صفر ۶۷۶ق بر دست مغولان، شمس‌الدین جوینی برای استمالتِ رعایای روم از نخجوان به آن سوی روانه شده و بستگانِ شمس‌الدین، ادارات بسیاری از نقد و جنس برای تاج‌الدین اکرم فرستاده‌اند. پس احتمالاً مصنف در این سال همچنان در نخجوان مانده و با جوینی همراه نشده‌است.

تاج‌الدین اکرم را باید از جملهٔ «ماجرایوان» ادوار قدیم به شمار آورد که معمولاً جزو طبقات میانه به بالای جامعه بوده‌اند و جز آموختنِ مقدماتِ علوم، به فنونی چون سپاهی‌گری، کیمیاگری، درآمدن به زئی اهل فتوت یا قلندریان و گاهی نیز به برخی هنرها می‌پرداخته‌اند و عموماً نیز سفر و جهانگردی از ویژگی‌های زندگی آنان

خواجه مجدالدین علاءالدوله همدان بود» در ۵۹ سال پیش از تاریخ تألیف آن بخش (۶۷۶ق) اشاره کرده (گ ۲۷۰پ، نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات)^۲ و افزوده که امامت و تولیت آن مسجد به جد او، مرحوم اکرم‌الدین و فرزندان او مفوض شده بوده‌است. از این‌جا می‌توان دانست که خاستگاه این خانواده احتمالاً همدان بوده و ضمناً لقب «اکرم‌الدین» پس از جد مصنف به پدرش اعطا شده‌است. ضمن اینکه می‌توان دانست که نویسنده در خانواده‌ای دینی زاده شده‌است. جز این‌ها، در بخشی از آغاز متن (گ ۳۵پ، نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات) مطلبی نقل شده که نشان می‌دهد خانهٔ مصنف در سال ۶۷۷ق - یعنی در اواخر تألیف و هنگام بازبینی کتاب - در شهر همدان بوده‌است:

در ربیع‌الآخر سنهٔ سبع و سبعین و ستمایهٔ هجریهٔ مولانا معظم... کمال‌الملله و الدین العارض دام علوه بر موجب اشارتِ مخدوم مخدوم‌زادهٔ جهان بهاء‌الحق و الدین عز نصره از سیاه‌کوه بر صوبِ اصفهان به همدان رسید و به بنده‌خانه تشریف داد.

ظاهراً تألیف این کتاب چندین سال به درازا کشیده، اما نگارش بخش‌های عمدهٔ آن در میان سال‌های ۶۷۳-۶۷۸ق بوده‌است، زیرا در چند جای متن از ابقا (حک. ۶۶۳-۶۸۱ق) به‌عنوان پادشاه روی زمین یاد شده و در جدولی که به‌عنوان مبدأ برخی از تواریخ در پایان کتاب درج شده (گ ۲۱۶ر) به سال ۶۷۶ق به‌عنوان سالِ تحریر اشارت رفته‌است.^۳ البته در پایان همین جدول (گ ۲۷۰پ، نسخهٔ دانشکدهٔ الهیات) به درگذشت شیخ محمد کججانی در تبریز در ذی‌الحجهٔ ۶۷۷ق و درگذشت همسر علاءالدین (ظ: عطا ملک جوینی) در بغداد و درگذشت بهاء‌الدین محمد بن شمس‌الدین جوینی و چند رویداد دیگر در سال ۶۷۸ق اشاره شده و مشخص است که

۲. این بخش جدول در نسخهٔ پاریس موجود نیست، اما نسخه هم افتادگی ندارد. در موارد بعدی هم که به این نسخه ارجاع شده چنین است.

۳. در جای دیگر (گ ۱۶۱ر) زایجهٔ تحویل سال چهل و ششم از ایام (وزارت؟) شمس‌الدین صاحب‌دیوان در روز یکشنبه نهم محرم سال ۶۷۳ق، برابر دهم مهرماه قدیم از سال ۶۴۳ یزدگردی، درج شده و باز در جایی دیگر (گ ۱۰ر) از سال ۶۷۵ق برابر با ۶۴۵ تامهٔ یزدگردی به‌عنوان زمان حال یاد شده‌است.

بوده است. اطلاعات مربوط به این افراد، به صورت پراکنده در متون دیده می شود، اما ظاهراً تا کنون درباره آنان تکیه نگاری قابل توجهی نگاشته نشده است. از نمونه های این افراد می توان به ریاضی دان سده پنجم، علی بن احمد نسوی (۳۹۳- زنده تا ۴۷۳ق)^۴ اشاره کرد که از دوره جوانی به سپاهی گری و فنون آن گرایش داشت (نسوی، ۱۳۵۴: ۷۵) و کتاب بازنامه، مهم ترین اثر فارسی درباره پرندگان و برخی دیگر از جانوران شکاری، یادگار این سرگرمی او است. از دیگر نمونه ها می توان به ناصر خسرو و در ادوار متأخرتر، مذکرانی چون ملا حسین واعظ کاشفی و پسرش و همچنین صادقی بیگ افشار اشاره کرد که بررسی زندگی و آثار آنان می تواند زوایایی از زندگی اجتماعی آن دوره در طبقات میانه و بالای جامعه، و به ویژه شیفتگان ماجراجویی، را مشخص کند. تاج الدین اکرم در جایی از کتابش (گ ۱۱۹پ- ۱۲۰ر) برای نشان دادن تأثیر احکام نجوم در زندگی افراد، به کلیاتی از زندگی خود پرداخته که اطلاعات خوبی در این زمینه در اختیار می گذارد:

... کار این ضعیف در اوّل، تحصیل علوم و حفظ قرآن و اخبار نبوی بود و تجارت با خدمت پدر و خرید و فروخت، تا نوبت تربیت عطارد به آخر آمد، چه، در مثلثه خود بود. و چون آن مدّت تربیت درگذشت، نوبت تربیت زهره درآمد کی صاحب حدّ درج عاشر بود... تغییر حال درآمد و تبدل احوال و پریشانی و قلت مال و منال، تا آنچ یاد گرفته بود فراموش کرد و هرزه گردی و سپاهی گری و سواری اختیار کرد و جلاء وطن گزید و عشق و عاشقی و فساد کار با دید آمد و بیشتر اوقات، صنعت ضعیف، سرود گفتن و نرد و شطرنج باختن و سپاهی گری کردن و عمل داری بودی. و چون نوبت به آفتاب رسید، و او در حقیقت و تدبیر عاشر بود، کارها استقامت گرفت و نفس آرمیده شد و وقار گرفت و کارها عالی همتانه طلب می کرد تا در سنه تسع و خمسين و ستمایه عنایت حق تعالی در رسید و بواسطه همت مبارک خداوند پدرم اکرم المله و الدین و سعی جمیل او - متع الله المسلمین بطول بقائه - سعادت مساعدت نمود و از زی و پیشه بیگانگان خلاص یافت و تبدیل صورت و اخلاق کرد و به دست خداوند پدر توبه نصوح کرد و موی برگرفت و

۴. برای شرح احوال و تحلیلی درباره آثار ریاضی او نک. قربانی، ۱۳۷۰.

بعد آن به احتساب بصره و خوزستان موسوم شد به سبب شهادت مشتری و آفتاب و زحل. و چون مریخ با آفتاب بود، این شغل و کار از پادشاه جهان گیر و جبار صفت چون هولاگو و خواجه نیکو سیر، وزیر و عاصف عصر، مخدوم جهان، صاحب دیوان الممالک شمس الحق و الدین عز نصره حاصل شد... چون نوبت دیگر ادلا بگذشت، کار و شغل داعی، علم و نجوم و حساب و کتابت و معبری و معزّی و کهنات بود و درین میانه به خدمت مشایخ عصر و نام برداران و بزرگان پیوست و بعاقبت به گوشه عزلت نشست و زهد و تقوی و اجتناب از خلق اختیار کرد. و این همه از اتفاقات و ممازجات و شهادات این کواکب بود.

از این عبارات می توان دانست که او در سال ۶۵۹ق، یعنی در حدود ۲۸ سالگی، به پایمردی پدرش اکرم الدین نخجوانی، عمل احتساب بصره و خوزستان را از سوی هولاگو (حک. ۶۵۴-۶۶۳ق) و شمس الدین صاحب دیوان به دست آورده است. نیز می توان دانست که پدرش در کار بازرگانی (خرید و فروخت) بوده، هر چند می توان گمان برد که شاید پدرش از پیوستگان دستگاه حکومتی بوده و در کنار آن، به بازرگانی نیز اشتغال داشته است. از دعایی که تاج الدین اکرم برای پدرش آورده، مشخص می شود که در زمان نگارش کتاب، هنوز زنده بوده است.

تاج الدین اکرم و عبدالسلام کامویی

تا جایی که جست و جو کردیم، تاج الدین اکرم از استادان خود در دانش های گوناگون نام نبرده، اما در همان جدول پایان متن (گ ۲۱۷پ) از عبدالسلام کامویی به عنوان شیخ خود یاد کرده است:

وفات سلطان المشایخ قطب الوقت زین المله و الدین عبدالسلام کامویی قدس الله روحه کی شیخ مصنف بود، در: عشر اوّل شوال سنه سبعین و ستمایه.

کامویی از مشایخ تأثیرگذار فرقه سهروردیه در سده هفتم بوده اما تقریباً هیچ از او نمی دانیم. درگذشت او در

۵. اسماعیل بن عبدالمؤمن بن ابومنصور ماشاده، کتاب عوارف المعارف سهروردی را به سفارش همین عبدالسلام کامویی در سال ۶۶۵ق به فارسی ترجمه کرده است. عماد فقیه کرمانی و پیر جمال اردستانی در قرون بعدی از پیروان طریقه کامویی و اعقاب او بوده اند.

اختلافات آن چشم‌پوشی کردیم. فقط در این جا اشاره می‌کنیم که برخی از ضبط‌های متن تاج‌الدین اکرم نشان می‌دهد که ظاهراً شماری از اشتباهات تاریخی چهارمقاله، ماحصل نقص نسخه‌های موجود بوده‌است. برای نمونه در چهارمقاله درباره مرگ نظام‌الملک آمده: «و کار را منتظر بنشست تا که رمضان اندر آمد و بی‌غداد بردست آن جماعت شهید شد» (نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۹۹). در تعلیقات متن چاپی اشاره شده که کشته شدن نظام‌الملک «بی‌غداد» سهو است (قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۸۳) و در پاورقی افزوده‌اند که: مراد از «آن جماعت» فدائیان اسمعیلیه است. در حالی که ضبط همین عبارات در متن ما چنین است: «و کار را منتظر بنشست تا که ماه رمضان در آمد و ملاحده در راه بغداد او را شهید کردند». با این ضبط، متن عملاً مشکلی ندارد و لفظ «و ملاحده» که در متن ما آمده، بر متن چاپی برتری دارد، زیرا کاربرد لفظ ملاحده در سده ششم برای اسماعیلیان رواج کامل داشته‌است.

برخی دیگر از ضبط‌های کتاب تاج‌الدین اکرم هم اصیل‌تر می‌نماید چنانکه در این دو عبارت:

متن تاج‌الدین اکرم	چهارمقاله چاپی
و تسییر خواجه هم در دامنِ عمر و بقایای زندگانی بود. گفت: تسییر من رانده‌ای و از قواطع زواید و نواقص بررسیده و بنگرسته کی انحلالِ طبیعت من کی خواهد بود و آن قضاء لابد و آن حکم ناگزیر در کدام تاریخ من گذرد و کی نزول کند؟	و خواجه در دامنِ عمر و بقایای زندگانی بود، گفت: تسییر بران و بنگر که انحلالِ طبیعت من کی خواهد بود و آن قضاء لابد و آن حکم ناگزیر در کدام تاریخ نزول خواهد کرد؟

با این حال لزوماً ضبط‌های متن تاج‌الدین اکرم بر ضبط نسخه‌های چهارمقاله برتری ندارد و به هر حال لازم است تا در تصحیح این بخش‌ها، هر دو به دقت بررسی شوند. در دنباله به یادکرد سه حکایت می‌پردازیم.

کتاب مجمل فصیحی در سال ۶۹۶ق ثبت شده؛^۶ اما تصریح مؤلف ما - که مرید کامویی بوده - نشان می‌دهد که سال ۶۷۰ق درست است. یعنی حتی سال درگذشتی هم که از کامویی در منابع ثبت شده، نادرست است.

چهارمقاله و کتاب تاج‌الدین اکرم

چنان‌که اشاره شد در کتاب تاج‌الدین اکرم مقولاتی از چهارمقاله درج شده‌است. این مقولات شامل سه حکایت کامل از مقاله مربوط به منجمان چهارمقاله است. وجه اهمیت این حکایات آن است که تاج‌الدین اکرم این حکایات را بدون تصرّف - یا با تصرّف بسیار اندک - نقل کرده و ضمناً چون یکی از نسخه‌های اثر او (نسخه پاریس) از سده هفتم یا هشتم است، از دیدگاه قدمت اهمیت بسیار دارد. به‌ویژه که کهن‌ترین نسخه موجود از چهارمقاله مورّخ ۸۳۵ق است^۷ و همین نسخه هم مستقیماً مورد استفاده قزوینی و معین قرار نگرفته و عملاً از یک رونویس واسطه بهره برده‌اند (معین، ۱۳۸۱: هفتاد و هفت).

در این جا متن بازخوانی‌شده سه حکایت منقول در نوشته تاج‌الدین اکرم را درج می‌کنیم. مبنای ضبط متن و رسم‌الخط، نسخه کتابخانه ملی فرانسه (با نشانه پ) است و اختلافات نسخه کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران (با نشانه ل) در پاورقی‌ها ثبت شده‌است؛ مگر مواردی که ضبط نسخه دانشکده الهیات برتر بوده و در متن آورده شده‌است. ناگفته نگذاریم که نسخه دانشکده الهیات، تا حدّ قابل توجّهی مضبوط است و تصحیح متن بدون استفاده از آن ممکن نیست؛ ضمن این‌که این نسخه بخش‌هایی از متن را دارد که اصولاً از نسخه پاریس افتاده‌است.

چون متن چاپی چهارمقاله در دسترس پژوهشگران هست، برای پرهیز از افزایش حجم مقاله از یادکرد

۶. تاریخ ۶۹۶ق یادشده در مجمل فصیحی در منابع متأخر نقل شده‌است (مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۸: ۱۲۰، ۱۳۰). برخی شواهد این گمان را به ذهن متبادر می‌کند که شماری از تاریخ‌های یادشده در مجمل فصیحی، بر ساخته نویسنده آن است.

۷. ظاهراً این نسخه اکنون به شماره ۱۹۵۴ در موزه هنر ترکی و اسلامی (استانبول) نگهداری می‌شود (برای مشخصات و یکی از تصاویر نسخه نک. Roxburgh, 2005: 70-71).

حکایت نخست

نسخه پاریس، گ ۱۸۴ پ؛ نسخه دانشکده الهیات گ ۲۳۲ پ؛
نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۹۸-۱۰۰

... و ابتدای این به حکایتی کرد که راوی آن نظامی عروضی است... حکایت: چنین روایت^۸ کند کی: حکیم موصلی از طبقه منجمان نیشابور بود و خدمت خواجه بزرگ نظام الملک کردی - رحمه الله - و در مهمات، خواجه مشورت با او کردی و رای و تدبیر از او خواستی.

چون موصلی را سال بآخر آمد و فتور قوی ظاهر شدن گرفت و استرخاء بدن بادید آمد، و نیز آن سفره‌اء شاق بجانب عراق نتوانست کردن، از خواجه اجازت طلبید تا به نیشابور رود و بنشیند و هر سال تقویم و تحویل می‌فرستد. و تسیر^۹ خواجه هم در دامن عمر و بقایاء زندگانی بود. گفت: تسیر من رانده‌ای و از قواطع زواید و نواقص بررسیده و بنگرسته کی انحلال طبیعت من کی خواهد بود و آن قضاء مبرم و حکم ناگزیر در کدام تاریخ بر من گذرد و کی نزول کند؟ حکیم موصلی در جواب گفت: بعد از وفات من به شش ماه. خواجه اسباب ترفیه او بفرمود و موصلی به نیشابور شد و مرقه و آسوده بنشست و هر سال تقویم و تحویل به حضرت خواجه فرستادی. اما هر گاه کی کسی از نیشابور^{۱۰} در رسیدی، خواجه نخست از حکیم^{۱۱} پرسیدی کی چگونه است، و تا خبر سلامتی او شنیدی، خوش طبع و گشاده‌روی بودی. تا در سنه خمس و ثمانین و اربع‌ماه، قاصدی از نیشابور در رسید و خواجه از موصلی پرسید. در حال خدمت کرد و گفت: صدر اسلام وارث اعمار باد! موصلی کالبد خالی کرد. خواجه فرمود: کی؟ گفت: در نیمه ماه جمادی الاول جان به صدر اسلام داد. خواجه عظیم رنجوردل گشت و در کار خود نگریست.

اوقاف^{۱۲} را مسجل کرد و ادارات را توقیع فرمود و وصیت‌نامه نبشت و بندگان را کی دل فارغ کرده بود، آزاد

۸. ل: حکایت.

۹. پ: تسیر [با سین کشیده بی‌دندانه]؛ ل: نیر.

۱۰. پ: نیشابور [دو حرف نخست بی‌نقطه]؛ ل: نیشابور.

۱۱. ل: + موصلی.

۱۲. پ: اوقات.

کرد^{۱۳}. قرضی کی داشت بگزارد و آنجا که دست رسید خشنود کرد. خصمان را بحلی خواست و کار را منتظر بنشست تا که ماه رمضان درآمد و ملاحظه^{۱۴} در راه بغداد او را^{۱۵} شهید کردند؛ - انار الله برهانه و وسع علیه رضوانه. [و در حالت آن ضربه چشیدن می‌گویند در نهانند همدان بود؛ این ابیات بفرمود و به حضرت دارالملک سلطان فرستاد و سپارش فرزند خویش کرد؛ بیت^{۱۶}:

آمدنود و شش ز قضا مدّت عمرم
واندر سفر از ضربت یک کارد بمرم
هرچند به اقبال تو ای شاه جهاندار
گرد ستم از چهره ایام سترم
منشور نکونامی و طغرای سعادت
پیش ملک‌العرش به توقیع تو بردم
بگذاشتم این خدمت دیرینه به فرزند
او را به خدا و به خداوند سپردم^{۱۷}

حکایت دوم

نسخه پاریس، گ ۱۸۶ ر؛ نسخه دانشکده الهیات، گ ۲۳۳ پ-۲۳۴ ر؛
نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۹۶-۹۸

... چنانکه نظامی عروضی آورده است؛ حکایت: که^{۱۸} محمود داودی پسر ابوالقاسم داودی عظیم معتوه بود، بلکه مجنون. و از علم نجوم، زیاده حظی نداشت. و از اعمال نجوم، مولودگری دانستی و در مقومیش شک بود. و خدمت امیرداد ابوبکر مسعود تاجر کردی؛ اما احکام او، بیش‌تر قرین صواب بودی.

و دیوانگی او تا حدی بود کی خداوند ملک‌الجبال، امیرداد را جفتی سگ داده بود از فرستاده غور؛ سخت بزرگ و مهیب بودند. به اختیار خویش با آن هر دو سگ در جنگ

۱۳. ل: + و.

۱۴. ل: + او را.

۱۵. ل: - او را.

۱۶. ل: شعر.

۱۷. بخش میان دو چنگک در چهارمقاله چاپی نیست و شاید مرتبط با این متن باشد. بیت آخر این شعر با تغییری در نخستین مصراع، آخر این شعر در جای دیگری از چهارمقاله یاد شده (نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۶۶) که مربوط به ابیات برهانی در سفارش فرزندش امیرمعزی است.
۱۸. ل: - که.

دگر شنود^{۲۹}. چون ساعتی برآمد، شصت گران شد و امارات انک صید درافتاده است پدید آمد. سلطان چون شصت برکشید، ماهی بزرگ درافتاده بود، چنانک برکشیدند، شش من بود.

همه حریفان به تعجب بماندند و سلطان عالم شگفتی‌ها نمود و الحق جای شگفت بود. فرمود: داودی چه خواهی؟ خدمت کرد و گفت: ای خداوند عالم! جوشنی خواهم و سپری و نیزه‌ای تا با باوردی جنگ کنم. و این باوردی، سرهنگ امیرداد بود؛ داودی را با او تعصب بود به سبب لقب کی او را شجاع‌الملک نوشتندی و داودی را شجاع‌الحکما، و داودی مضایقت همی کرد^{۳۰} کی او را شجاع منویسید. و آن را امیرداد بدانسته بود و پیوسته داودی را با او درانداختی.

فی‌الجمله در دیوانگی محمود داودی هیچ شکی نبوده است و این حکایت بدان آوردم تا مخدوم را معلوم شود کی در احکام نجوم، عته و جنون از شرایط آن باب است و آن کس کی در علم هیئت دانا بود، گوید احکام بر کار نیست، پس^{۳۱} در دانستن هیئت چه فایده باشد؟ بلکه این علم، وهمیات از قسم تجارب است. و درین طعن نتوان زدن. و الله اعلم.

حکایت سوم

نسخه پاریس، گ ۲۰۵-ر ۲۰۵-پ؛ نسخه دانشکده الهیات، گ ۲۵۷-پ؛
نظامی عروضی، ۱۳۸۱: ۹۰-۹۱

نظامی عروضی چنین گوید کی: یعقوب اسحق کندی یهودی بود اما فیلسوف زمانه خویش بود و حکیم روزگار خود و به خدمت امیرالمؤمنین مأمون رضی الله عنه مرتب بود. روزی پیش مأمون درآمد و بر زبر دست^{۳۲} یکی از ایمة اسلام بنشست. آن امام طیره شد و گفت: تو مردی ذمی باشی، چرا بر زبر دست من نشینی؟ یعقوب گفت: از برای انک انچ تو دانی من همه دانم و انچ من دانم تو

۲۹. پ: دشنام دشنود. متن از ل است.

۳۰. ل: می‌کرد.

۳۱. ل: بر.

۳۲. واژه «دست» به معنی نوعی کرسی هم بوده است.

رفتگی و از ایشان به سلامت خلاص یافتی.

وقتی در شهر هرات در بازار عطاران بر دگان معزی حداد طبیب، جماعتی از اهل فضل نشسته بودند و از هر جنس سخن می‌گفتند؛ مگر بر لفظ یکی برفت کی بزرگا مردا که بوعلی سینا بوده است. او را دیدم کی در خشم شد و رگ‌های گردن برخاست و ستبر شد و همه امارات غضب بروی^{۳۳} پدید آمد و گفت: ای فلان! بوعلی که بودست؟ من هزارچند بوعلی‌ام؛ چه، هرگز بوعلی با گربه‌ای جنگ نکرده است و من در پیش امیرداد با دو سگ غوری جنگ کرده‌ام. پس مرا آن روز حقیقت شد کی او دیوانه است.

اما با آن دیوانگی گوید دیدم در سنه ثمان و خمس مایه^{۳۴} که سلطان سنجر به دشت خوزان^{۳۵} فروآمده بود و روی به ماورالنهر^{۳۶} داشت به حرب محمد خان^{۳۷}، امیرداد سلطان را میزبانی^{۳۸} کرد بغایت نیکو و^{۳۹} روز سیم به کنار رود آمد و در کشتی نشست و نشاط شکار همی کرد از آن ماهی. در کشتی داودی را پیش خواند تا از آن جنس دیوانه‌وار چیزها می‌گفت و سلطان می‌خندید و میرداد صریح دشنام دادی. بیکباری^{۴۰} سلطان^{۴۱} فرمود: داودی حکم کن تا این ماهی کی این بار گیرم چند من بود؟ داودی گفت: شصت برکش. سلطان شصت برکشید، و او ارتفاع گرفت و ساعتی نبود. گفت: اکنون درانداز. سلطان درانداخت. پس حکم کرد که این ماهی کی درافتد، زیادت از پنج من باشد. میرداد گفت: ای ناجوامرد^{۴۲}! درین رود ماهی پنج من از کجا باشد؟ داودی گفت: خمش، تو چه دانی؟ میرداد خاموش گشت؛ ترسید که اگر استقصا کند، دشنام

۱۹. ل: «در وی»؛ «بروی» را می‌توان «بروی» و «به روی» خواند و لذا همان را در متن آوردیم.

۲۰. مطابق تعلیقات قزوینی، این رویداد در سال ۵۰۷ق بوده، اما جنگی درنگرفته و به صلح انجامیده است (قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۸۳).

۲۱. پ، ل: خوران.

۲۲. پ: بمأوراءالنهر.

۲۳. در ل «محمد خازن» نیز خوانده می‌شود.

۲۴. پ: می‌زبانی [حرف «ب» بی‌نقطه].

۲۵. ل: - و.

۲۶. ل: بیکبار.

۲۷. پ: سلطا.

۲۸. ل: ناجوانمرد.

ندانی. آن امام، او را به نجوم می‌شناخت و از دیگر علوم باخبر نبود. امام گفت: من بر پاره کاغذ چیزی نویسم، اگر تو بیرون آری کی چه نبسته است بر آن، تو را مسلم دارم. پس گرو بستند^{۳۳}؛ از امام، ردا و از یعقوب، استر با ساخت سرافسار زر^{۳۴} کی هزار دینار ارزید و بر در استاده^{۳۵} بود.

پس دوات خواست و بر پاره کاغذ چیزی نبشت^{۳۶} و در زیر نهالی خلیفه نهاد. پس یعقوب برخاست و ارتفاع گرفت و طالع درست کرد و بر تخته و ریگ، زایجه طالع راست کرد و کواکب را مقوم کرد و درجات بروج درست کرد و مراکز به دست آورد و انچه شرایط ضمیر بیرون آوردن بود بجاء^{۳۷} آورد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بر آن کاغذ چیزی نبشته^{۳۸} است که اول آن نبات بوده است و آخر حیوان شده. مأمون دست در زیر نهالیه کرد و کاغذ پاره برداشت، بر انجا نبشته^{۳۹} بود کی: عصاء موسی. مأمون عظیم تعجب کرد و امام شگفتی‌ها نمود. پس ردا از وی در ربود و دو پاره کرد پیش مأمون و گفت: دو بافتابه^{۴۰} کنم.

این سخن در بغداد فاش شد و از بغداد به خراسان سرایت کرد و منتشر گشت. فقیهی از فقهاء بلخ، از انجا که تعصب دانشمندان بود، کتابی در نجوم بدست کرد و کاردی در میان کتاب تعبیه کرد و بر عزم بغداد روانه شد تا به درس یعقوب حاضر شود و آغاز نجوم کند و فرصت نگاه دارد و ناگاه او را هلاک کند.

بدین داعیه، منزل به منزل و شهر به شهر همی آمد تا به بغداد رسید. به گرمابه رفت و برآمد و جامه پاکیزه در پوشید و آن کتاب در آستین نهاد و روی به سوی^{۴۱} خانه یعقوب کرد. چون به در سرائی یعقوب رسید، بسیار مرکب با ساخت زر دید ایستاده؛ چه از بنی هاشم و [چه] از معارف

۳۳. ل: بستند.

۳۴. پ: و زر.

۳۵. ل: ایستاده.

۳۶. ل: نوشت.

۳۷. ل: بجای.

۳۸. ل: نوشته.

۳۹. ل: نوشته.

۴۰. در پ و ل چنین است. ج: پایتابه.

۴۱. پ: + روی بسوی.

و مشاهیر بغداد. راه خواست و دررفت و بر یعقوب سلام کرد و ثنا گسترید. گفت بدان آمده‌ام که بر مولانا از علم نجوم چیزی خوانم و فایده‌ای حاصل کنم. یعقوب تقویم و تحویل خوشتن خواست از غلام و در آن نگریست و گفت: تو از جانب مشرق به کشتن من عزم کرده‌ای نه به علم نجوم خواندن؛ لیکن از آن بازگردی و پشیمان شوی و در علم نجوم به حدی رسی کی در امت محمد علیه الصلوة و السلام از تو معتبرتر منجمی نباشد.

در حال مقر آمد و حاضران همه عجب ماندند. ابومعشر بلخی کارد از میان کتاب بیرون گرفت و بشکست و احوال بگفت و زانو خم کرد و پانزده سال بر وی علم نجوم خواند تا در علم نجوم رسید بدانجا که رسید.

منابع

- احمدی دارانی، علی اکبر (۱۳۹۵) ← نخجوانی، ۱۳۹۵ (مقدمه)

- حجتی، سید محمدباقر و محمدتقی دانش‌پژوه (۱۳۴۵). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.

- حسینی اشکوری، سید جعفر (۱۳۸۹). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ج ۲۰: ۶۴۰۱-۷۰۰۰). تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- قربانی، ابوالقاسم (۱۳۷۰). نسوی‌نامه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

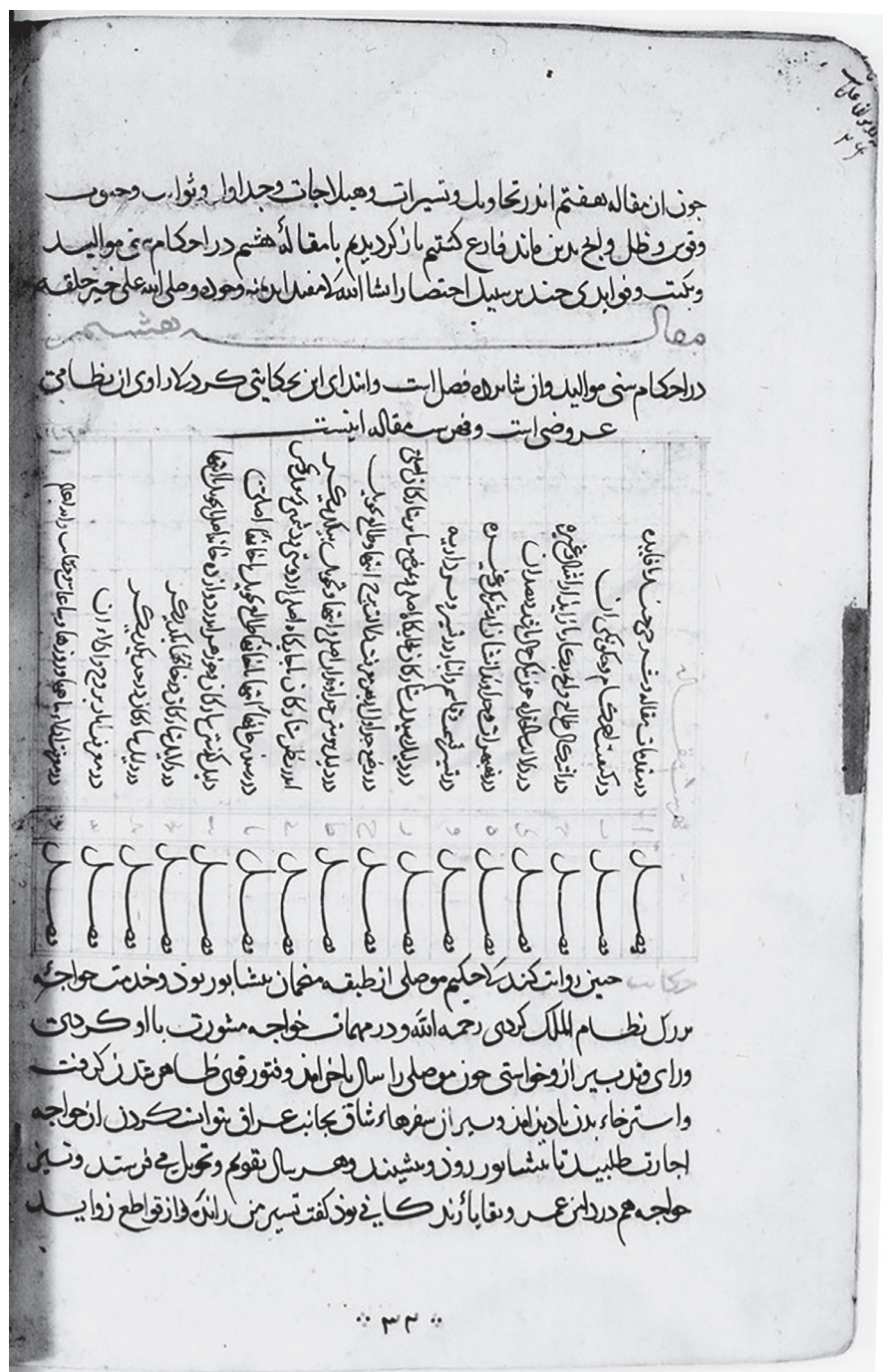
- قزوینی، محمد (۱۳۸۱) ← نظامی عروضی، ۱۳۸۱ (تعلیقات)

- مشهدی نوش‌آبادی، محمد (۱۳۹۸). «عبدالسلام کامویی؛ شیخ‌المشایخ سهروردیه در عراق عجم، یزد و کرمان». ادیان و عرفان، پیاپی ۵۲ (بهار و تابستان): ۱۱۹-۱۴۱.

- معین، محمد (۱۳۸۱) ← نظامی عروضی، ۱۳۸۱ (مقدمه)

- نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۹۵). دستور الکاتب فی تعیین المراتب. به کوشش علی اکبر احمدی دارانی. تهران: میراث مکتوب.

- BLOCHET, E. (1912). *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliotheque nationale* (Tome II). Paris: Imprimerie Nationale.
- ROXBURGH, David J. (2005). *The Persian album, 1400-1600: from dispersal to collection*. New Haven: Yale University Press.
- نسوی، ابوالحسن علی بن احمد (۱۳۵۴). بازنامه. به‌کوشش علی غروی. تهران: مرکز مردم‌شناسی ایران.
- نظامی عروضی، احمد بن عمر بن علی سمرقندی (۱۳۸۱). چهارمقاله [و تعلیقات]. به تصحیح محمد قزوینی. با تصحیح مجدد محمد معین. تهران: زوآر.



Source gallica.bnf.fr / Bibliothèque nationale de France. Département des Manuscrits. Persan 166. f. 184v.

Table of Contents

Editorial

Language, Literature, and National Self-Consciousness / Mahmoud OMIDSALAR 3-6

Articles

Investigating the Authority of a Number of Couplets in the Editing of the *Shāhnāme* / Djalal KHALEGHI-MOTLAGH 7-29
 Seals of the *Al-mašīḥ*'s Manuscript / Emadoddin SHEYKHOLHOKAMAEI 30-32
 New Findings on the Life of 'Allāmeḥ 'Ali Akbar Dehkhodā / Maryam MIRSHAMSI 33-55
 Excerpts from Nizāmī-yi 'Arūzi's *Chahār Maqāleh* ("Four Treatises") in an Unknown Text on Judicial Astrology,
 Written by Tāj al-dīn-i Akram / Ali SAFARI AQ-QALEH 56-63
 A Look at Ḥalīmī's Dictionaries (A Study on Linguistic Features) / Milad BIGDELOU 64-76
 Another Edition of *Nuzhat al-'Āsighīn* Written by 'Alī ibn-i Mahmūd ibn al-Ḥāj / Ali KAMELI 77-87

Reviews and Critiques

Sūfis and Their Opponents in the Persianate World / Majdoddin KEYVANI 88-102
 A Review of the Edition of *Zād al-Musāfir* / Masoud RASTIPOUR 103-129
 A Look at the "Fragmented Poems" in *Zulālī-yi Xānsārī's Collection of Poems* / Mortaza MOUSAVI 130-135
 Clearing up Some Misunderstandings about Seyfī-yi Niyšābūrī and Making a Few Comments on the Facsimile
 Edition of *Rasā'il al-'Uṣṣāq wa Wasā'il al-Muštāq* / Homayoun SHEKARI 136-140

Essays on Research

What Does an Etymologist Do? (11) / Seyyed AhmadReza QAEMMAQAMI 141-144
 A Report on an Academic Plagiarism (Incorporation of the *Mythological Infrastructures in Shāhnāme* of Ferdowsi into *Mythological Criticism, and Its Application in the Analysis of Ferdowsi's Shāhnāme* [Doctoral Dissertation, Ferdowsi University of Mashhad]) /
 Mahvash VAHEDDOUST 145-156

Iran in Ottoman Texts and Sources (22)

Çalabizādah 'Āšem Efendī / Nasrollah SALEHI 157-159

Introducing Codicologists and Textual Scholars (5)

From Leipzig to Babylon; A Review of the Life and Works of Franz Heinrich Weissbach, a Scholar in Cuneiform
 Studies / Soheil DELSHAD 160-166

On the Previous Articles

On a Piece of a Poem Ascribed to Kāfī-i Zafar-i Hamadānī / Behrouz IMANI 167
 Notes on the Letter [Ž] in the Persian Language / Reza HEYRARIZADI 168-169